

اصول عقاید بنائیان

مُتَجَبِّاتِ اِزْآثَا حَضْرَتِ بِنَاءِ اللّٰه

از انتشارات

محل روحانی ملی بنائیان آلمان

اگست

۱۹۸۳

فهرست مندرجات

شماره صفحه

در جستجوی حقیقت

- ۱- خدا و خلق ۶
- ۲- حقیقت انسان ۱۰
- ۳- انبیاء و ادیان الهی ۱۴
- ۴- اوامر و احکام ۲۱
- ۵- دینت حقیقی ۲۳
- ۶- عصر حاضر ۲۶
- الف- مشکلات و احتیاجات امروز ۲۶
- ب- بعضی از مغانیم بهائی ۲۹
- ب ۱- وحدت عالم انسانی ۲۹
- ب ۲- ترک تقلید ۳۱
- ب ۳- مقام عقل و علم ۳۲
- ب ۴- اتحاد و الفت ۳۵
- ب ۵- صلح عمومی ۳۶

شماره صفحه

- ب ۶- تساوی حقوق زن و مرد ۳۸
- ب ۷- تعلیم و تربیت ۳۹
- ب ۸- خط و لسان واحد ۴۱
- ب ۹- بیت العدل ۴۲
- چند تعلیم اخلاقی ۴۴
- ج- زمامداران عالم ۵۰
- ج ۱- علماء ۵۰
- ج ۲- رجال سیاسی ۵۳
- ۷- بهائیان ۵۶
- انذار دوست ۵۸

در جستجوی حقیقت

شخص مجاهد که اراده نمود دست مردم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطان قدیم گذارد باید در بدایت امر قلب را که محل ظهور و بروز تجلی اسرار غیبی الهی است از جمیع عبارات تیره علوم اکتسابی و اشارات مظاہر شیطانی پاک و منزف نماید و صدر را که سرپر رود و جلوس محبت محبوب ازلی است لطیف و لطیف نماید.

نخستین گفشار کردگار اینست باسینه پاک از خواہش و آلائش و دل پاکیزه از رنگهای آفرینش پیش دانا و بینا و توانا بیاید و آنچه سزاوار روز است بیاید امروز روز دیدار است چه که یزدان بی پرده پدیدار و آشکار بجان پاک بتماشا بیاید برسید و آنچه سزاوار است پی برید از آب پرہیزکاری خود را از آلودگی و دارهای ناشایسته پاک نمائید تا روزی نیاز را بیابید روشنی نخستین در روز پسین پدیدار

بسیار دیدار دست دهد و دستکاری پدیدار شود پاکی دل و دیده و پاکی گوش از آنچه شنیده بگوای دوستان راه نما آمد گفشارش از گفشار پدیدار و رایش میان راه نما نمودار راه راه اوست بیابید و گفشار گفشار اوست بشنوید امروز نخستین یزدان میبارد و خورشید دانائی روشنی می بخشد و بخود راه بیناید جو اهرود آنکه راههای گمان را گذاشت و راه خدا گرفت ای دوستان دست توانای یزدان پرده های گمان را دید تا چشم ببیند و گوش از شنیدن باز نماید امروز روز شنیدن است بشنوید گفشار دوست یکتا را و آنچه سزاوار است رفتار نماید.

باید هر نفسی امروز در آنچه ظاہر شد نفثه نکند و بعقل و درایت خود تقصیر نماید که شاید از اشرفات انوار آفتاب حقیقت محروم نماید حق لا زال از دانش تمناز بوده و هست اعراض معرضین و انکار منکرین منوط نبوده و نخواهد بود چه که در عصر و قرن که نیست حقیقت ظاہر شد علما و عرفا و ائمرا بر اعراض قیام نمودند و بر اطعای نور الهی کمال جد و جهد را مبذول داشتند.

تفکر فرمائید که سبب چه بوده که در ازمنه ظهور مظاہر جن اهل امکان

دوری می‌جستند و بر اعراض اعتراض قیام نمی‌نمودند اگر ناس در این فقره که اقسام
 امر جاری شده تفکر نمایند جمیع بشریة باقی الهیة بشتابند و شهادت دهند بر
 آنچه او شهادت داده و لکن عجایب او همام نام را در ایام ظهور مظاهر احدیه
 و مطالع عترة صدائیه منع نموده و بنمایند چه که در آن ایام حق به آنچه خود اراده
 فرموده ظاهر می‌شود نه باراده ناس چنانچه فرموده انکما جاکم رسولکما لا اله
 انکم استکبرتم ففریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون البته اگر با وهام ناس در
 ازمنه خالیه و اعصار ماضیه ظاهر می‌شدند احدی آن نفوس مقدسه را نکا
 نمی‌نمود مع آنکه کل در لیالی و ایام مذکور حق مشغول بودند و در معابد عبادت
 قائم معذکات از مطالع آیات ربانیه و مظاهر بنیات رحمانیه فی نصیب بودند
 چنانچه در کتب مسطور است و آنجناب بر بعضی مطلقند مثلاً در ظهور مسیح جمیع
 علمای عصر مع آنکه منتظر ظهور بودند اعراض نمودند و حثان که اعلم علمای عصر
 بود و همچنین قیافا که افضی القضاة بود حکم برگز نمودند و فتوای قتل دادند و چنین
 در ظهور رسول روح ماسونه فداه علمای مکه و مدینه در سنین اولیه بر اعراض و
 اعتراض قیام نمودند و نفوسی که ابد اهل علم نبودند با ایمان فائز نشدند قدری تفکر
 فرمایند بلال حبشی که کلمه از علم سخاوته بود بسما ایمان و ایتقان ارتقاء نمود و عبید

که از علماء بود بنفاق برخاست راعی غم بنجات آیات بمقر دوست پی برد و بما
 اُمم پیوست و صاحبان علوم و حکم ممنوع و محروم اینست که میفرماید حتی یصیرا لکم
 اسفلکم و اسفلکم علیکم و مضمون این فقره در کتب کتب الهیه و بیانات انبیا و اصفیا
 بوده تفکر در احیان ظهور مظاهر الهیه نمایند مع آنکه ناس در هر عصری کمال
 طلب را داشته اند و لیالی و ایام منتظر بوده اند مع ذلک در حین ظهور کثیری
 معرض و از کثر فضل ممنوع و محروم ملاحظه در ایام ظهور رسول الله نمایند بعد از
 اشراق آن نیر حقیقت از افاق حجاز چه مقدار اهل مجاز آن سدره ربانیه را بجا
 اعراض و اعتراض ادیت می‌نمودند در سنین اولیه علمای یهود و نصاری در اطفا
 نور آن نیر ظهور منتهای جد و جهد نمودند و باعراض آن نفوس جمیع ناس از وضع
 و شریف اعراض نمودند و بعضی از آن علماء بحال زهد و انقطاع بودند و در معابد با
 حق معتکف و از جمیع لذات دنیویة اجتناب می‌نمودند معذکات از حق شیخ ممنوع
 و از مقامات قرب بعید و مجور ماندند در این مقام تفکر نمایند شاید سبجات فطنون
 و او همام بیدقین خرق شود و بنور بسین که معرفت مظهر امر رب العالمین است فائز شود

باید بقدم روح در این فضای دل فرای جان چون اطمینان جهان پرواز نمود

تا در ظل حضرت دوست وارد گشت و دل از جمیع شئون آب و گل پاک و منزه
 نمود و سلطان احدیه پیوست و چشم را از ملاحظه غیر او پوشید و بر رخ او گشود.

ای پسر ارض اگر مرا خواهی بنده مرا نخواه و اگر اراده عالم داری
 چشم از عالمیان بردار زیرا که اراده من غیر من چون آب آتش در یک دل
 قلب ننگد.

۱- خدا و خلق

غیب هوییه و ذات احدیه مقدس از بروز و ظهور و صعود و نزول و دخول
 و خروج بوده و متعالی است از وصف هر و صفتی و ادراک هر مدركی لم یزل
 ذات غیب خود بوده و هست و لایزال بکینونت خود مستور از ابصار و نظر
 خواهد بود لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار و هو اللطيف الخبير چه میانه
 او و ممکنات نسبت و ربط و فصل و وصل و یا قرب و بعد و جهت و اشاره
 بسیچ چه ممکن نه زیرا که جمیع من فی السموات و الأرض بکلمه امر او موجودند
 و باراده او که نفس شیت است از عدم و نیستی بحت بأت بعرضه شهود و هستی
 قدم گذاشتند.

اگر جمیع صاحبان عقول و افنده اراده معرفت پست ترین خلق او را
 علی ما هو علییه نمایند جمیع خود را قاصد و عاجز مشاهده نمایند تا چه رسد به معرفت

آن آفتاب غر حقیقت و آن ذات غیب لایدرک ... متعارفان سما قرب
عرفانش خیز به سر منزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قرب و وصالش
جز بوادى عجز و حسرت قدم نگذاشته اند ... اگر بگویم به بصردرائی بصیر خود را
نبیند چگونه ترابیند و اگر بگویم به قلب ادراک شوی قلب عارف به مقامات
تجلی در خود نشده چگونه ترا عارف شود ... اگر چه لم یزل ابواب فضل و وصل
لغایت بروج ممکنات مفتوح و تجلیات انوار جمال بیثبات بر عرش ظهور از مشهود
و مفقود مستوی مع ظهور این فضل اعظم و عنایت اتم اقوم شهادت میدهم که
ساحت جلال قدس از عرفان غیر مقدس بوده و بساط جلال نیست از ادراک
ماسوی منتهی خواهد بود .

حق مقدس است از کل در کل آیات او ظاهر آیات از اوست نه او
در قدر دنیا کل مذکور و مشهود نقش عالم کتابی است اعظم هر صاحب بصری
ادراک ینماید آنچه را که سبب وصول به صراط مستقیم و نبایع عظیم است در تجلیات
آفتاب مشاهده نماید انوارش عالم را احاطه نموده و لکن تجلیات از او و
ظهور اوست به نفس او نه نفس او آنچه در ارض مشاهده میشود حاکی از قدرت و

علم و فضل اوست و او مقدس از کل .

چه قدر محیط است بدایع فضل بی منتهاش که جمیع آفرینش را احاطه نمود
بر مقامی که ذره ای در ملک مشهود نه مگر آنکه حاکی است از ظهورات عز و جلال
او و مناطق است به ثنائی نفس او و مدلل است بر انوارش و حدت او .

چون مابین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن هیچ وجه رابطه و
مناسبت و موافقت و مشابعت نبوده و نیست لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساز
را در عالم ملک و ملکوت ظاهر نمائید ... و این کینونات مجزوه و حقایق منیره
و سائط فیض کلیه اند و بهدایت کبری و ربوبیت عطی معیث شوند که تا قلوب
مشتاقین و حقایق صافین را به الهامات غیبیه نسائم قدسیه از کدورات عوالم ملکوتیه
سازج و منیر گردانند و افنده متقربین را از زنگار حدود پاک و منزه منیر نمایند تا بوی
الهی که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب سترو برده و خا چون شراق آفتاب
نورانی از فحش آتشی سر بر آرد و علم ظهور بر اتلال قلوب و افنده بر امنر از دواز
این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شده که لابد در عالم ملک و ملکوت باید

کینونت و حقیقی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیه مطهر اسم الوهیت و ربوبیت
باشد تا جمیع ناس در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا به این مقام
و تربیه که در حقایق ایشان مستودع است مشرف و فائز شوند اینست که
در جمیع اعماد و ازمان انبیاء و اولیاء با قوت ربانی و قدرت صمدانی در میان
ناس ظاهر گشته ...

۲- حقیقت انسان

سپاس و ستایش خداوندی را سزاوار که آفرینش را توانائی خود از
برهنگی نابودی رهائی داد و پوشش زندگی سرافرازی بخشید پس گوهر پاک مردم
را از میان آنسیدگان برگزید و او را پوشش دانش و بزرگی آرایش فرمود هر که رنگ
خواهشمار را از آئینه دل زدود سزاوار این پوشش بزرگانی شد و خود را از برهنگی
نادرانی رهائی داد .

اگر انسان بقدر و مقام خود عارف شود جز اخلاق حسنه و اعمال طیبه را
مرضیه از او ظاهر نشود .

انسان مثابه پولادی است که جوهرش مستور است مذکور بیان نصیحت و تربیت
جوهر آن ظاهر و هویدا گردد و اگر بحال خود بماند رنگ مشتهیات نفس و هوای او معدوم
سازد .

انسان را بمثابه معدن که دارای احجار گریمه است مشابه نما برتربیت جواهر
آن بعرضه شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد .

انسان بمثابه سیف است و جوهر آن بردباری و پرهیزکاری تا در محلا
نفس مستور است جوهرش معلوم نه از حق جل جلاله بطبیعت تامل را بمقام بلوغ که
مقام ایقان عرفان است فائز فرماید .

شخص انسان باید باخلاق روحانیه و اعمال و افعال طیبه ظاهره و فزیه
هر نفسی باین مقام فائز نشود او از انسان محسوب نه .

فخر انسان در حکمت و عقل و اخلاق حسنه بوده نه در جمع زخارف
کبر و غرور کمال از تراب مخلوق و با و راجع .

انسان از برای صلح ظاهر شده و از برای اصلاح آمده جدال از برای

و جنگ از برای که این یک مشت خاک قابل اینهمه نقلها نبوده و نیست .

فساد و نزاع شأن سباع ارض است نه شأن انسان شأن انسان
لم یزل و لایزال شفقت و عنایت بوده و خواهد بود .

انسان بمثابه شجر است اگر با شمار مرتین گشت لایق مدح و ثنا بوده
هست و الا شجره بی ثمر قابل ناز است اثمار سدره انسانی بسیار لطیف و پسندیده
و محبوب اخلاق مرضیه و اعمال حسنه و کلمه طیبه از اثمار این شجره محبوب برین اشجار
ظاهره در هر سنه ظاهر و مشهود و لکن برین اشجار انسانیه ایام ظهور حق جل جلاله
بوده اگر در این برین الهی سدره های وجود با شمار مذکوره مرتین شوند البته انوار
آفتاب عدل من علی الارض را احاطه نماید و کل خود را فارغ و مستیج در ظل حضرت
مقصود مشاهده کنند آب این اشجار کوثر بیان محبوب امکان است در یک آن
غرس میشود و در آن دیگر از امطار رحمت رحمانی فرغش در سما مشاهده میگردد شجره
یابسه قابل ذکر نبوده و نیست طوبی از برای مقبلی که بطراز همت مرتین شد و بر همت
امر قیام نمود او بمقصود فائز و بآنچه از برای او خلق شده عارف صد هزار فرست

از برای نفوس غافله فی تحقیق ایشان ثبات اوراق یا بنه مطروحه برارضند غریب
 باد اجل هر یک را بمقر خود راجع نماید غافل آمدند و غافل بریتند و غافل بمقام خود
 رجوع نمودند .

امروز انسان کسی است که بخدمت جمیع من علی الارض قیام نماید .

۳- انبیاء و ادیان الهی

مقصود حق جل جلاله از خلق در رتبه اولیه معرفت بوده و هست و
 چون باب معرفت ذات غیب مکنون مسدود نفوس مقتدر را که مظاهر امر
 مطالع حکم و مشارق وحی و مهابط علمند از عالم غیب بعرضه شهود فرستاد
 و امر و نبی و اقبال و عسره فان طاعت و محصیت و کفر و ایمان را بآن بهیكل
 مقتدر راجع فرمود ... و لکن در احیان ظهور مظاهر امر اکثرا اهل عالم معرض
 و منکر و غافل و محجوب مشاهده شدند و سبب علت این حیات غلیظه علمای عصر
 بوده اند چنانچه هر صاحب بصیر و درایتی باین فقره گواهی داده و می دهد .

چون ما بین خلق و حق و حادث و قدیم و واجب و ممکن هیچ وجه رابطه
 و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست لهذا در هر عرصه و عصر کینونت
 سادجی را در عالم ملک و ملکوت ظاهر نموده و این لطیفه ربانی و دقیقه صمدانی

را از دو عنصر خلق نماید عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق نماید یک مقام حقیقت که مقام لا یطق الا عن الله ربّه است که در حدیث میفرماید: «لی مع الله حالات انا هو و هو انا الا انا و هو هو» و همچنین «قف یا محمد انت الحبيب وانت المحبوب» و همچنین میفرماید: «لا فرق بینک و بینم الا انتم عبادک» و مقام دیگر مقام شریعت است که میفرماید: «ما انا الا بشیر مشکلم و قل سبحان ربی هل کنت الا بشیرا رسولا» و این کنیونات مجرّده و حقایق بنیره و ساطع فیض کلیّه اند و بهدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقان و حقایق صافین را با الهامات غیبیه و فیوضات لاریبیه و نسائم قدسیّه از کدورت عوالم ملکوتیه سافج و منیر گردانند و افنده متقرّبین را از زنگار خدود پاک و منزه فرمایند تا و دیعّه الهیه که در حقایق مستور و مخفی گشته از حجاب سر و پرده خفا چون شارق آفتاب نورانی از خجسته الهی سر برآرد و غلم طور بر اتلال قلوب و افنده برافرازد و از این کلمات و اشارات معلوم و ثابت شده که لابد در عالم ملک و ملکوت باید کنیت و حقیقتی ظاهر گردد که واسطه فیض کلیّه طیف اسم الوهیت و ربوبیت باشد تا بسج ناس در ظل تربیت آن آفتاب حقیقت تربیت گردند تا باین مقام و رتبه که در حقایق ایشان متوجع است مشرف و فائز شوند اینست که در جمیع اعداد و ازمان بسیار

و اولیاء با قوت ربّانی و قدرت حمدانی در میان ناس ظاهری گشته و عقل سلیم هرگز راضی نشود که نظر بعضی کلمات که معانی آن را ادراک ننموده این باب هدایت را مسدود انگارد و از برای این شمس و انوار ابتدا و انتهائی تعقل نماید زیرا فیض عظیم از این فیض کلیت نبوده و رحمتی اکبر از این رحمت منبسطه الهیه نخواهد بود و شکی نیست که اگر در یک آن غایت و فیض او از عالم منقطع شود البته معدوم گردد لهذا مزل ابواب رحمت حق بروج کون امکان منقوح بوده و لایزال امطار غایت و مکرمت از نعم حقیقت بر اراضی قابلیات و حقایق اعیان مسترا کم و مضیف خواهد بود اینست سنت خدا من لا یرى الا بالبد.

آیا از اول ابداع الی حین از مشرق اراده الهی نوری و یا طوری شریعت نمود
که قبائل ارض او را متبذل نموده و امرش را پذیرفته اند آن که بوده و آسمش چه از حضرت خاتم روح ماسواه فداه و من قبله حضرت روح الی انیت الی البیدیع الاول در احیان ظهور کل بستلی بوده اند بعضی را مجنون گفته اند و برخی را کذاب نامیده اند و عمل نموده اند آنچه را که مسلم حیا میکنند از ذکرش.

ناظر به آیام قبل شوید که چقدر مردم از اعلای و ادانی که همیشه منظر ظهور است
احدی در هیاهای قدسیه بوده اند قسمی که در جمیع اوقات و اوان مُتَرصد و منظر بودند و
دعاها و تضرعها می نمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال موعود از سر اوق
غیب بعرضه ظهور کند و چون ابواب عنایت مفتوح میگردد و غمام مکرمت
مرتفع و شمس غیب از افق قدرت ظاهر میشد جمیع تکذیب می نمودند و از تلقای او که عین
نقضاء الهی است احتراز می جستند ... تا مثل فرماید که سبب این افعال چه بود که به این نسیم
باطلاعات جمال ذی الجلال سلوک می نمودند و هر چه که در آن از منسب سبب اعراض و
اغماض آن عباد بود حال هم سبب اغماض این عباد شده و اگر بگوئیم حجج الهیه کامل
و تمام نبود لهذا سبب اعتراض عباد شد این کفری است صراح لاجل آنکه این بغایت
از فیض قیاض دور است و از رحمت مُنَبَّطه بعید که نفسی را از میان جمیع عباد برگیرند
برای هدایت خلق خود و با و جُبت کافیه و افیه عطا فرماید و مغذک خلق را از عدم
اقبال به او مُعَذَّب فرماید بلکه لم یزل خود سلطان وجود بر همه ممکنات بطور منظم
نفس خود احاطه نموده و آنی نیست که فیض او منقطع شود و یا آنکه اقطار رحمت از
غمام عنایت او منبوع گردد پس نیست این امورات محدثه مگر از انفس محدوده که در او

کبر و غرور حرکت مینمایند و در محسوسات بعد سیر مینمایند و بطونات خود و هر چه از
علمای خود شنیده اند همان را تائیدی مینمایند لهذا غیر از اعراض امری ندارند و جُست
اغماض حاصلی نخواهند و این معلوم است نزد هر ذی بصری که اگر این عباد در ظهور
هر یک از منظر شمس حقیقت چشم و گوش و قلب را از آنچه دیده و شنیده و ادراک
نموده پاک و مُتَقَدَّس می نمودند البته از جمال الهی محروم نمیدانند و از حرم قرب و
وصال مطلع قدسیه منوع نمیکشند و چون در هر زمان حجت را بمرغفت خود که از
علمای خود شنیده بودند میزان می نمودند و بقول ضعیفه آنها منواق نمیدادند لهذا
از اینگونه امور غیر مرضیه از ایشان در عالم ظهور بطور میآمد .

میان پیبران جدائی تنهیم چون خواست همه یکی است و راز یکی یکسان
جدائی و برتری میان ایشان روا نه پیمبر راستگو خود را بنام پیمبر پیشین خوانده
پس چون کسی بنهان این گفشار پی نبی سر دگفته های ناشایسته پردازد و انانی بنیا
را از گفته او لغزش پدیدار نشود اگر چه پیدایش ایشان در جهان یکسان نه و هر یک به رتقار
و کردار جدا گانه پدیدار و در میان خردی و بزرگی نمودار ولی ایشان مانند ماه تابان است
چنانچه او هر گاه نباشد جدا گانه پدیدار با آنکه هیچ گاه او را کاهش نیستی نه

پس دانسته شد که این نه بیشی و کمی است ولی جهان ناپایدار شایسته اینگونه رفتار
 است چه هرگاه که خداوند بماند پیمبری را بسوی مردمان فرستاد بگشاید و رفتاری
 که سزاوار آن روز بود نمودار شد خواست یزدان از پدیداری فرستادگان دو چیز
 بود نخستین را نیدن مردمان از تیرگی نادانی و دهنمائی بروشنائی دانائی دومی
 آسایش ایشان شناختن و دانستن راههای آن پیمبران چون پزشکانند که برپوش
 گیتی و کسان آن برداشته اند تا بمرمان یگانگی بیماری یگانگی را چاره نمایند در کردار و
 رفتار پزشک جای گفتار نه زیرا که او بر چگونگی کالبد و بیماریهای آن آگاه است و
 هرگز مرغ بنیش مردمان زمین بفرز آسمان نشا و نرسد پس اگر رفتار امر و پزشک
 را با گذشته یکسان نینند جای گفتار نه چه که هر روز بیمار را روش جداگانه سزاوار و
 همچنین پیمبران یزدان هرگاه که جهان را به خورشید تابان دانش درخشان نمودند به هر چه
 سزاوار آن روز بود مردم را بسوی خداوند میخواندند و آنحضرت را از تیرگی نادانی بروشنائی
 دانائی راه نمودند پس باید دید مردم دانا بر راز درون ایشان نگران باشند چه که همگی را
 خواست یکی بوده و آن را بهمانی گشتگان و آسودگی در ماندگان است .

خردمندان گیتی را چون کالبد مردمان دانسته اند چنانکه او را پوشش باید

کالبد گیتی را نعم پوشش داد و دانش شاید پوشش یزدان جامه اوست هرگاه که نه
 شود به جامه تازه او را بپاراید هرگاه بی روش جداگانه سزاوار همیشه کیش یزدانی
 به آنچه شایسته آن روز است پدید آید و آشکار .

۴ - اوامر و احکام

اینکه از نامه های آسمانی پرسش رفت بود رگ جهان در دست پزشک
دانا است در درامی بیند و بدانائی درمان میکند هر روز را رازی است و هر سر
را آوازی در دراموز را درمانی و سر در دار در مان دیگر امروز را نگران باشید
سخن از امروز رانید .

امروز بر جمیع اطاعت امر الله لازم و واجب است باید کل بغایت الهیه
بطراز احکام مزین شوند آنچه از سما و شیت الهی نازل شده سبب علت ترقی اهل عالم
و نجات من فییه بوده طوبی از برای نفوسی که بجهت الله و ما انزل فی الکتاب فانزگشتند

اوامر الهیه از سما و حدیه نازل باید کل به آن عامل شوید همیاز
و ترقی و فوز خلق بآن بوده و خواهد بود هر نفسی که بآن عمل نمود رستگار شد .

اجرای حدود الله محض عدل است و کل بآن راضی بلکه حدود الهیه سبب
و علت حفظ بریه بوده و خواهد بود .

اگر ناس حلاوت اوامر الهی ثمرات آن را در آن مینمودند هر آینه کل بآن
شوق باشتیاق بآن عامل میگشتند از حق می طلبم کل را بما سبب رضی نمود فرماید
انه لهن الناصر المؤید حکیم .

ناظر بحکم الله باشید آنچه الیوم بفرماید و بحلیت آن حکم نماید او حلال است
کلمه صحیح حق آن است باید جمیع بامر حق ناظر باشند و بما یظهر من افق الاراده چه که
بامش علم فیعل مایشاء مرتفع و رایت حکم مایرید منصوب مثلاً اگر حکم فرماید بر اینکه
آب حرام است حرام میشود و همچنین بالعکس بر هیچ شیئی از اشیا و پدا حلال و پدا حرام
نوشته نشده آنچه ظاهر شده میشود از کلمه حق جل جلاله بوده .

۵ - دیانت حقیقی

مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان برستی و داناتی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگ انسان به نفع آید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود مقام انسان بلند است اگر با انسانیت مرتین و الا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود بگوای دوستان امر و را غنیمت شمرید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمایید از حق میطلبیم جمیع را بطراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک فرزین فرمایید ان شاء الله تعالی .

حق جل جلاله از برای ظهور جوهر معانی از معدن انسانی آمده الیوم بین مذاهب الله آنکه مذاهب مختلفه و سبل متعدده را سبب علت بغضا نمایند این اصول و قوانین در احمای محکم متین از مطلع واحد ظاهر و از مشرق واحد مشرق و این اختلافات نظر مبسوط وقت و زمان و قرون و اعصار بوده ای اهل بهائیت را محکم نمایند که شاید جدال

و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد و جلاله و لعباده بر این امر عظیم خیر قیام نمایند ضعیفانه و بغضای مذهبی ناریست عالم سوز و اطوار آن بسیار صعب مگر ید قدرت الهی ناس را از این بلا عظیم نجات بخشد مشکوٰۃ بیان را این کلمه بشانه مصباح است ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخار بجال محبت و اتحاد و مودت و اتفاق سلوک نمایند قسم با ثبات حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن و منور سازد حق آگاه گواه این گفتار بوده و هست جهد نمایند تا باین مقام بلند اعلی که مقام صیانت و حفظ عالم انسانی است فائز شوید .

دین نوری است مبین و صنی است متین از برای حفظ و آسایش اهل عالم چه خسته الله ناس را بمعرف امر و از منکر نمی نماید .

ای پسران انسان دین الله و مذهب الله از برای حفظ و اتحاد و اتفاق و .
و الفت عالم است او را سبب علت نفاق و اختلاف و ضعیفانه و بغضا نمایند .
اینست راه مستقیم و سبب محکم متین آنچه بر این اساس گذشته شود حوادث دنیا و حرکت ندهد و طول زمان او را از هم نریزند .

دین الله و مذهب الله محض اتحاد و اتفاق اهل عالم از سما و مشیت ملک
 قدم نازگشته و ظاهر شده آنرا علت اختلاف و نفاق مکنید سبب اعظم علت
 کبریی از برای ظهور و شرافت تیر اتحاد دین الهی و شریعه ربانی بوده و نمو عالم و
 تربیت اعم و اطمینان عباد و راحت من فی البلاد از اصول و احکام الهی است
 سبب اعظم از برای این عطیه کبریی کاس زندگانی بخشد و حیات باقیه عطا فرماید
 و نعمت سرمدیه مبذول دارد .

ع - عصر حاضر

الف - مشکلات و احتیاجات امروز

سالمناست نه ارض ساکن است نه اهل آن گاهی بحرب مشغول و جنگی
 بیلائی ناگهانی مغرب با ساء و ضرر ارض را احاطه نموده مع ذلک احدی آگاه نه که
 سبب آن چیست و علت آن چه اگر ناصح حقیقی گفته فرموده آن را بر فساد حمل نموده اند و
 از او پذیرفته اند انسان متخیر که چه گوید و چه عرض نماید و غرض ندیده میشود که فی حقیقه
 در ظاهر و باطن متحد باشند آثار نفاق در افاق موجود و مشهود مع آنکه کل از برای اتحاد
 و اتفاق خلق شده اند .

عالم منقلب است و نفسی سبب علت آن را ادراک ننموده طبیعت حقیقی را از معانی
 امراض منع نموده اند و خود نه درد میدانند و نه دوا سبحان الله چه غفلی است که کل را از خود
 بحر معانی را گذارسته اند و بر که های ملح اجماع توجه نموده اند با اینکه شمس علم را افق سما

مشرق مع ذلک بجملای ارض متشک حسته و تثبت نموده اند زهی حسرت و ندمت
این است که هر روز بجملای جدیدی مبتلا میشوند و بعد از الهی معذبند .

دیده میشود گیتی را درد های بیکران فراگرفته و او را بر بستر ناکامی انداخته
مردمانی که از باده خود بینی سرست شده اند پر شک و دانا را از او باز داشته اند نیست که
خود و همه مردمان را گرفتار نموده اند نه در می دانند نه درمان میشوند راست را
گر نگاشته اند و دوست را دشمن شمرده اند بشنود آواز این زندانی را بایست بگوید
شاید آنرا که در خوابند بیدار شوند .

عالم را غبار سیره ظلمانی اخذ نموده و احاطه کرده بساط معنی و عمل چیده
شده و بساط قول و لفظ گسترده گشته بگوای اجاب قسم با قیاب حقیقت که الیوم یوم عمل
است اگر از نفسی مقدار شعری الیوم عمل خیر صادر شود جنای آن بدوام ملک و
ملکوت از برای باقی خواهد ماند چنانکه تا الیوم عملی از شما خالصا لله ظاهر شود .

عالم را ظلم احاطه نموده و محاب بغضا، انواریت عدل را منغ کرده مقررات

رواجی گرفته ظالم دعوی مظلومیت مینماید سبحان الله شانی عباد را اخذ نموده
که از برای دو یوم از ملک لایقی گذشته اند و به بعضی و فحشا بشغولند .

اقتی انصاف را غمام اعتساف اخذ نموده و سراج عدل را رایج ظلم احاطه
کرده لذا من غیر شعور ناظفند و من غیر دلیل سالک .

الیوم بیکی عدل تحت محالب ظلم و اعتساف مشاهده میشود از حق جل جلاله
بخوابید تا نفوس را از دریای آگاهی بی نصیب نفرماید چه اگر فی الجمله آگاه شوند ادراک
مینمایند که آنچه از ظلم حکمت جاری و ثبت شده بمنزله آفتاب است از برای جهان
راحت و امنیت و مصلحت کل در آنست و الا هر یوم بلای جدیدی ارض را اخذ نماید
و فتنه تازه ای برپا شود انشاء الله نفوس عالم متوقف شوند و سراج سیانات شفقانه را
بمصباح حکمت حفظ نمایند امید هست که کل بطراز حکمت تحقیقی که اس اساس سیاست
عالم است فزین گردند .

۶- عصر حاضر

ب- بعضی از تعلیم بهائی

ب ۱- وحدت عالم انسانی

باید کل در اصلاح عالم بکوشند عالم یک وطن است و عباد یک خرب او هم
بیرفون باید کل بحال اتحاد و اتفاق تعمیر آن همت گمارند .

حق جل جلاله از برای اصلاح عالم آمده تا جمیع من علی الارض بشا به یک نفس
مشاهده شوند ... وقتی به این کلمه علی نطق نمودیم تا انوار آفتاب عدل جمیع خراب
مختلفه را منور فرماید و به مقام اتحاد گشاند پس الفخر لمن حب الوطن بل لمن حب العالم
اگر نفسی صغیر این طیر معانی را که در این هوا با فضا نورانی طیران می نماید اصغرا کند بطراز
فراغت کبریٰ فرزند شود این است معنی حریت حقیقی و لکن الناس اکثرهم لا یعرفون .

اگر نفسی در کتب منزله از سما، احدیه بدیده بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند
ادراک می نماید که مقصود آنست جمیع نفوس نفس واحد مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم
الملک الله منطبع شود و شمس غایت و اشرفات نجم فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید .

امروز روزی است بزرگ و مبارک جمیع من علی الارض در ظل عنایت حق ساکن
در رحمت الهیه کل را احاطه نموده اعراض و اعتراض و جدال و خونریزی و فساد و آنچه سبب قهر و
عالم است جمیع را نهی نمودیم تا کل از فضل الهی مسرور باشند .

امروز دیباج کتاب عدل به این کلمه علیا فرزند ای اهل عالم شما قطره های
یک بحر و اوراق یک تجرید اختلاف اتفاق را بگذارید به اتحاد و اتفاق تمسک نمایند .

نهالهای عالم از یک سدره ظاهره و قطره های یک بحر جمیع وجود از
نفس موجود ذلک تمسک جستنند به آنچه که سبب اختلاف و تفریق و تشتت است .

ب ۲- ترک تقلید

بگو ای دوستان حق را بچشم او ملاحظه کنید چه که بغیر چشم او و از آنجا دید و نخواهید شناخت اینست کلمه حق که از مطلع بیان رحمن ظاهر و مشرق گشته طوبی للعالمین و طوبی للناظرین طوبی للمتقین طوبی للمخلصین طوبی للعائزین الیوم آفتاب جهانب و طوبی در کمال ضیاء و نور مشرق و ظاهر و سما عارفان با نجم حکمت و بیان مزین و مشهور طوبی از برای نفوس کبریه خود توجه نمودند و بان فائز گشتند.

بچشم خود در امر الله نظر کن و بگویش خود نعماتش را ادراک نما و حق را بچشم شبان قل یا قوم اعرفوا الله بالله و من اراد ان يعرفه بغیره لن يعرفه ابداً.

بشنو نعمات الهی را و الیوم را قیاس بوی مکن و کلمات ابداعی را قیاس بکلماتی منها بعین خود در امورات ظاهره نظر کن و با حدی در عرفانیت اعظم متمسک شو.

آنچه الیوم لازم است این است که باید قلب را از جمیع عبارات و اشارات که

عند الناس مذکور است مقدس نموده و در تجربه ظهور و مایه من عند ناظر بود آنکه لیکفی العالمین چه مقدار از علماء و حکما که بعد از طلب و انتظار بمقصود فائز نشدند و چه مقدار از نفوس غافله بجهت و اصغای آیات مالک آسماء باقی اعلی توجه نمودند.

ب ۳- مقام عقل و علم

نخستین بخشش کردگار گشتار است و یابنده و پذیرنده او خسر است و انای نخستین در دستان جهان و اوست نمودار یزدان آنچه بود از پر تو بیانی است و هر چه آشکار نمودار دانائی او همه نامها نام او و آغاز و انجام کار به او.

عطیه کبری و نعمت عظمی در رتبۀ اولی فرد بوده و هست اوست حافظ وجود و معین ناصر او خسر و پیک رحمت و منظر اسم علام به او مقام انسان ظاهر و مشهود اوست دانا و معلم اول در دستان وجود و اوست راهنما و دارای رتبۀ علیا از این تربیت او عنصر خاک دارای گوهر پاک شد و از افلاک گذشت.

اول نعمتی که به پیکل انسانی غایت شد خبر د بوده و هست و مقصود از او
عرفان حق جل جلاله بوده اوست نذرک و اوست مادی و اوست مبین و در تبه
ثانیه بصراست چه که اگر کسی عقل از گواهی بصر بوده و خواهد بود .

زبان حسد میگوید هر که دارای من نباشد دارای هیچ نه از هر جهت
بگذرید و مرا بیابید منم آفتاب بنش و دریای دانش پر مردگان را تازه کنیم و مردگان
را زنده کنیم منم آن روشنائی که راه دیده بنایم و منم شاه باز دست بی نیاز که پر
بتگان را بکشایم و پرواز بیاورم .

مقصود از علم منفعت عباد است و آن صنایع بوده و هست لازال منبر
و میفرمایند و در اهل صنایع را بدانید چه که سبب و علت تسهیلات امور شده اند اس
دین به شریقه الله حکم و اساس معاش به اهل صنایع مقصود از علم علمی است که
منفعت آن عاید خلق شود نه علمی که سبب کبر و غرور و نه علم وستم و غارت گردد .

نفوسی که در طین طننون و او هام غرقند قابل ادراک تجلیات انوار آفتاب
حقیقت نبوده و نیستند تا قلب از نار و هم فارغ نشود البته بنور یقین فائز نگردد .

جمع اهل عالم از برای معرفت حق تعالی ثانی و سلطان خلق شده اند و جمیع هم
به یوم ظهور وعده داده شده اند و لکن چون آفتاب معرفت از افق ظهور طالع و مشرق شد
و بحر بیان به امواج با کثرت کل غافل و از او محجوب مشاهده شدند مگر نفوسی که سدا
او هام را با سم حق شکستند ایشانند که از چشم صافی یقین نوشیده اند و از عالم
نقط و طننون گذشتند و به بحر معانی فائز گشتند .

از نیکت خداوند بی مانند بخواه بندگان خود را بینائی بخشد بینائی سبب دانا
و علت نجات بوده و هست دانا فی خرد از بینائی بصراست اگر مردمان چشم خود بگردانند
امروز جهان را به روشنائی تازه روشن بینند .

ب ۴ - اتحاد و الفت

نخستین گفتار دانا آنکه ای پسران خاک از تاریکی بیگانگی بروشنی خورشید
بیگانگی روی نمایند اینست آن چیزی که مردمان جهان را بیشتر از همه چیز بکار آید
دوست دانا میفرماید راه آزادی باز شده بشتابید و چشمه دانا فی جوشیده از او بیایید
بگوای دوستان سر پرده بیگانگی بلند شده بشم بیگانگان یکدیگر را نبینید همه بار یکدیگر
و برگ یک شاخسار برستی میگویم آنچه از نادانی بکاهد و بردنانی بپذیراید او سپید و فرخنده
بوده و هست بگوای مردمان در سایه داد و رستی روید و در سر پرده کینائی در آید .

ای اضراب مختلفه با اتحاد توجه نمایند و نور اتفاق منور گردید لوجه الله در هر
حاضر شوید و آنچه سبب اختلاف است از میان بردارید تا جمیع عالم با نور نیر اعظم
فائز گردند و در یک مدینه وارد شوند و بر یک سریر جالس این مظلوم از اول ایام آلی
مقصودی جنبه آنچه ذکر شدند داشته و ندارد شک نیست جمیع اضراب باقی اعلیٰ متوجهند
و با مرقع عامل نظر مقتضیات عصر او امر و احکام مختلف شده و مکن کل من جنبه را نبیند

و از نزد او نازل شده و بعضی از امور هم از عناد ظاهر گشته باری بعضد ایقان صیام
او هام و اختلاف را بشکنید و با اتحاد و اتفاق تنگ نمایند این است کلمه علیا که از کلام
نازل شده یثمد بک لسان العطیة فی مقامه الرفع .

مقصود این مظلوم از حل شداید و بلاها و انزال آیات و اظهار نبات اخاد
نازنینه و بقضاء بوده که شاید آفاق افنده اهل عالم نور اتفاق منور گردد و با سایش
حقیقی فائز .

ای اهل عالم همه بار یک دارید و برگ یک شاخسار کمال محبت و اتحاد
و مودت و اتفاق سلوک نمایند قسم به آفتاب حقیقت نور اتفاق آفاق را روشن نماید .

ب ۵ - صلح عمومی

براستی میگویم هر امری از امور اعتدالش محبوب چون تجاوز نماید سبب ضرر
گردد در تمدن اهل غرب ملاحظه نمایند که سبب اضطراب و وحشت اهل عالم شده البتة

بمیان آمده و در قتل وجود شقاوتی ظاهر شده که شبه آنرا چشم عالم و آذان اُمم ندید
و نشنیده اصلاح این مفاسد قوتی قاهره ممکن نه مگر با اتحاد اضراب عالم در امور و یاد
مذهبی از مذاهب بشنودند ای مظلوم را و بصلح اکبر تمسک نمایند .

لا بد بر اینست مجمع بزرگی در ارض برپا شود و ملوک و سلاطین آن مجمع
مفاوضه در صلح کبر نمایند و آن نیست که دول عظیمه برای آسایش عالم بصلح حکم
شوند و اگر یکی بر یکی بر خیزد جمیع متفقاً بر منع قیام نمایند در این صورت عالم محتاج
مهمات حربیه و صفوف عسکریه نبوده و نیست الا اعلیٰ قوت در حفظون به ممالک و بلاد
اینست سبب آسایش دولت و رعیت و مملکت ان شاء الله ملوک و سلاطین که مرایای
اسم عزیز الهیست باین مقام فائز شوند و عالم را از سطوت ظلم محفوظ دارند .

جمع را بصلح کبر که سبب عظم است از برای حفظ بشر امر نمودیم سلاطین افغان
باید با اتفاق باین امر که سبب بزرگست از برای راحت و حفظ عالم تمسک فرمایند ایشانند
مشارق قدرت و مطالع اقتدار الهی از حق می طلبیم تا ید فرماید بر آنچه که سبب آسایش
عباد است .

ب ع - تساوی حقوق زن و مرد

امروز بد عنایت فرق را از میان برداشته عباد و اماء در صف واحد مشهود
طوبی از برای عبادی که با امره الله فائز گشت و همچنین از برای ورقه ای که باراج اراده
حرکت نمود این عنایت بزرگ است و این مقام کبیر .

جمع بدانند و در این نقره به انوار آفتاب یقین فائز و منور باشند اناث و ذکور
عند الله واحد بوده و هست و مطلع نور رحمن به یک تجلی بر کل محیی قد خلقن لهم و خستهم
لهن احب الخلق عند الحق از نعم و اسبقهم فی حب الله جل جلاله .

قلم اعلیٰ فرق ما بین عباد و اماء را از میان برداشته و کل را در صف واحد بجای
کامل و حرمت منبسطه و مقام عطا فرموده ظهور نمودن را بسیف بیان قطع نمود و خطر
او را م را بقدرت غالبه قوتیه محو فرمود .

ب ۷ - تعلیم و تربیت

عموم الناس تربیت محتاجند باید صاحبان بنیش باین امر خطیر توجه نمایند
گلهای گستان جهان از دونه آب می آشامند و تربیت میشوند دانائی و بینائی اگر
نفسی باین دو فائز نشود صاحب وجود نبوده و نیست .

نهالهای مغروسه را باید تربیت نمود تا معتدل شوند و بزرگی برسند حکیم
حاذق شبانه ابرنسیان است مانند آفتاب اول بازداره عطا نماید و ثانی بمقدار اشتراق کند .

باید در ابتدا اولاد را بشرائط دین تعلیم دهند تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی
ایشان را از مناصحی منع نماید و بطراز او امر مزین دارد و لکن بهت دری که تبصیر و حمیه جاهلیه
منجر و متنی نگردد .

انسان طلسم عظم است و لکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده .

علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقا است از برای صعود و تحویل
بر کمال لازم و لکن علوم که اهل ارض از آن منتفع شوند نه علمی که بحرف ابتدا شود و
بحرف منتفی گردد صاحبان علوم و صنایع راقع عظیم است بر اهل عالم .

از علوم و فنون آنچه سبب منفعت و ترقی و ارتقاء مقام انسان است
اطفال بآن مشغول گردند تا راسخ فساد از عالم قطع شود و کل همت اولیای دولت و ملت
در مهند امن و امان متوجّه شود

فی الحقیقه کمتر تحقیقی برای انسان علم اوست و اوست علت عزت و نعمت
و فرج و نشاط و هجت و انبساط طوبی لمن تمسک به و ویل للعافین .

در تحویل کالات ظاهره و باطنه جهد بلیغ نمایند چه که ثمره سدره انسانی
کالات ظاهریه و باطنیه بوده انسان بی علم و هنر محبوب نه مثل اشجار بی ثمر بوده خواهد بود
لذا لازم که بقدر وسع سدره وجود را با شمار علم و عرفان معانی و بیان مزین نمایند .

ب ۸ - خط و لسان واحد

از جمله اموری که سبب اتحاد و اتفاق میگردد و جمیع عالم بیک وطن مشاء میشود آنست که لسان مختلفه بیک لسان منتفی گردد و همچنین خطوط عالم بیک خط باید جمیع ملل نفوس معین نمایند از اهل ادراک و کمال تا جمیع شوند و بشا ورت یکدیگر بیک لسان ختیا کنند چه از لسان مختلفه موجوده و چه لسان جدید تازه اختراع نمایند و در جمیع مدارس عالم اطفال را بان تعلیم دهند .

اکثری از ائم از شتت لغات اهل عالم از مخالطه و معاشرت و کسب معارف و حکمت یکدیگر محسوس و مند لذا محض فضل وجود کل مأمور شده اند باینکه لغتی از لغات را اختیار نمایند چه جدیداً اختراع و چه از لغات موجوده ارض و کل بآن تسکیم شوند در این صورت جمیع ارض مدینه واحده ملاحظه میشود زیرا که کل از لسان یکدیگر مطلع میشوند و مقصود یکدیگر را ادراک مینمایند اینست سبب ارتقای عالم و ارتفاع آن و اگر نفسی از وطن خود هجرت نماید و بهر یک از مدن وارد شود مثل آنست که در محل خود وارد شده متسکوا به اهل الجا لئین

حق جل جلاله از برای اصلاح عالم آمده تا جمیع من علی الارض بشا به یک نفس مشاء به شوند جمیع را تکلم بیک لسان امر فرموده و همچنین نبوشتن بیک خط تا جمیع ارض وطن کل محسوب شود .

ب ۹ - بیت العدل

امور ملت متعلق است به رجال بیت عدل الهی ایشانند امن و آسایش عباد و مطالع الامر فی بلاد یا خرب الله مربی عالم عدل است چه که دارای دو رکن است مجازات و مکافات و این دو رکن دو چشمه انداز برای حیات اهل عالم چونکه هر روز را امری و هر حین را حکمتی مقتضی لذا امور به بیت عدل راجع تا آنچه را مصلحت وقت دانند معمول دارند نفوسی که لوجه الله بر خدمت امر قیام نمایند ایشان ملخصه به الهامات غیبی الهی بر کل اطاعت لازم .

آنچه از حدودات در کتاب بر حسب ظاهر نازل نشده باید انمائی بر عیل مشورت نمایند آنچه را پسندیدند مجری دارند الله اعلمهم بالشاء و هو المذبر اعلم

رجال بیت عدل را وصیت می‌نمایم و به صیانت و حفظ عباد و آما و طفل
امر می‌فرماییم باید در جمیع احوال به مصالح عباد ناظر باشند طوبی لا میسر اخذ
ید الاسیر و لغنی توجب الی الفقیر و لعادل اخذ حق المظلوم من الظالم و لأئین عمل ما
امر به من لدن آمرتیدیم .

رجال بیت عدل الهی باید در لیالی و ایام به آنچه از اوق سماء تم اعلی
در تربیت عباد و تعمیر بلاد و حفظ نفوس و صیانت ناموس اشراق نموده ناظر باشند .

چند تعلیم اخلاقی

بغی و طغی را بگذارید و به تقوی متشک شوید نفوس خود را از اعمال شیطانی
مقدس نمایند و بطراز الهیة فرزند دارید فساد و فتنه شأن اهل حق نبوده و نخواهد بود از
اعمال شنیعه اجتناب نمایند و در مسالک تقدیس و تسلیم و رضا مسالک شوید جدا
تا صفات و اخلاق الهی از شما ظاهر شود و بکمال استغنا و سکون باین بریه مشی نمایند
و با کمال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنید خیانت را به امانت و غیبت را به تزکیه
غش و ظلم را به عدل و غفلت را به ذکر تبدیل نمایند .

از حق جل جلاله می‌طلبیم هر یک را بطراز اخلاقی که سبب و علت انتشار عدل
انصاف است باین اعراب مؤید فرماید فی الحقیقه در تریب اولی و مقام اول مقصود از
خلق ظهور امانت و دیانت و صدق و صفا بوده و هست چه که این صفات سبب رحمت
و طمینان فراغت است طوبی از برای نفوسی که به آن فائز گشته اند .

مطلوم عکّا کلّ راتبقوی الله وصیت ینماید و بیا یرتفع به مقام الانسان .
 شریعت الله یقی امور و اعمالی است که سبب و علت ظهورات مقامات انسانی است
 این است معروفی که در جمیع کتب حق جل جلاله به آن امر فرموده و آنچه مخالف این
 مقام است از فکر محسوب و اجتناب از آن لازم .

اعتساف شأن انسان نبوده نیست در کل احوال باید به انصاف ناظر باشد
 و بطر از عدل بزیّن .

اصحاب انصاف و عدل بر مقام اعلی و رتبه علیا قائمند انوار بر و مقو
 از آن نفوس مشرق و لائح اُمید آنکه عباد و بلاد از انوار این دنیست محروم نمانند .

امانت باب اعظم است از برای راحت و طمینان خلق قوام هر امر
 از امور به او منوط بوده و هست عوالم عزّت و رفعت و ثروت بنوران روشن منیر .

سراج عباد داد است او را به باد دهای مخالف ظلم و اعتساف خاموش نمایند .

لعل الله عدل خدای است قوی او است در مقام اول و رتب اولی فلاح
 افنده و قلوب او است مبتین اسرار وجود و دارای رتبه محبت و جود .

بگو زبان گواه رستی من است او را به دروغ میالائید و جان گنجینه را زمین است
 او را بدست از سپارید .

به راستی میگویم خط مبین حصن متین از برای عموم اهل عالم خستیه الله بوده
 است بسبب اکبر از برای خط بشر و علت کبری از برای صیانت وری .

بذیل عفت تمسک نمایند و بچنین جبل دیانت امانت صلاح عالم را ملاحظه
 نمایند نه هوای نفس را .

این مظلوم اهل عالم را وصیت مینماید به بُردباری و نیکوکاری این دو
دو سرچند از برای غلّت عالم و دو معلنند از برای دانائی مُم .

بگو ای مردمان خردمانند آسمان است آفتاب ماه او بُردباری پرزیرگار
هر که دارای این دو شد کل خیر را دارا است .

به دنیا آنچه در اوست سرور نباشد لعن الله هر کس بی سبب و علت چرخ
واندوه و حسرت لایتنماهی بوده و هست هرگز شئی فانی سبب بی نیازی نبوده و نیست .

حرص را باید گذاشت و به قناعت قانع شد زیرا که لازال حرص محسوم بود
و قانع محبوب و مقبول .

قسم به آفتاب انق تقدیس که اگر جمیع عالم از ذره ب ذره نشود نفسی فی الحقیقه
بلکوت ایمان ارتقا بجسته ابداً به آن توجه نماید تا چه رسد به اخذ آن .

ای غنیای ارض فقرا امانت مند در میان شما پس امانت مرا در حفظ
نمایند و به راحت نفس خود تمام نپسندازید .

ای نر زنده یوی از آلائش غنا پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر
قدم گذار تا خسر بقا از عین فانیاشامی .

باید جمیع با کمال و داد باشند و در اعانت هم دیگر کوتاهی ننمایند و مخی
مواست که در کتاب الهی نازل شده این است که هر یک از مؤمنین سایرین را
مثل خود مشاهده نمایند یعنی خود را اعلیٰ نشناسند .

و این مواست در کتب الهی از قبل و بعد محبوب بوده و هست و این مواست
در مال است نه در دانش نه در فو قش و نثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة
من یوق شح نفسه فاولئک هم الفائزون این مقام فوق مساوات است
مساوات آنکه عباد الله را از آنچه حق جل جلاله به او عنایت فرموده محسوم نمایند

خودت نعم و مثل خود را هم تنعم نماید این مقام بسیار محبوب است چه که کل از
قسمت میسرند و از بحر فضل نصیب و آنکه سایرین را بر خود ترجیح میدهند فی الحقیقه این
مقام فوق مقام است چنانچه ذکر شد و ما انزلہ الرحمن فی الفسقان شاید و گواه
طوبی لمن اختار اياه علی نفسه .

ع - عصر حاضر

ج - زمامداران عالم

در جمیع امور باید رؤسا با عدالت نظر باشند چه هر امری که از اعتدال تجاوز نماید
از طرز اثر محسوس مشاهده شود مثلاً حریت و تمدن و امثال آن مع آنکه بجهت بول اهل
معرفت فائز است اگر از حد اعتدال تجاوز نماید سبب علت ضرر گردد اگر این نقطه
تفصیل شود بیان بطول انجامد و بیم آنست که سبب کسالت گردد از حق جل جلاله این
فانی سائل و آمل که جمیع را خیر عطا فرماید و فی تحقیق هر نفس دارای او شد و دارای کل است .

امید هست که علما و امرای ارض بتجدد بر اصلاح عالم قیام نمایند و بعد از تفکر
و مشورت کامل بدرباق تدبیر هیکل عالم را که حال مریض مشاهده میشود شفا بخشند و بطراحتت بدارند .

ج ۱ - علماء

ای دانیان اُمم از بیگانگی چشم بردارید و به بیگانگی ناظر باشید و با سبائی که

سبب راحت و آسایش عموم اهل عالم است متشک جوئید این یک شبر عالم بایطون
و یکت مقام است از افتخار که سبب اختلاف است بگذرید و به آنچه علت اتفاق است
توجه نمایند.

حکیم دانا و عالم بینا دو بصرند از برای یک عالم ان شاء الله ارض از این دو
عظمتی بصری محروم نماند و ممنوع نشود.

اگر حکما و عرفای مشفق ناس را آگاه نمایند جمیع عالم قطعه واحده مشاهده گردد.

علمای راشدین که بهدایت عباد مشغولند و از وساوس نفس تاراهه مصون
مصرف ایشان از انجم سما عارفان نزد مقصود عالمیان محسوب احترام ایشان لازم آید
عیون جاریه و انجم مضینه و اثمار سدره مبارکه و آثار قدرت الهیه و بجز حکمت صمدانیه.

به علماء از قول بگو ما بر نعم شما مقصریم از نقطه اولی روح ما سواه فداه چه نصیب
ظاهر که هدف رصاش نمودید نقطه اولی مقصر از خاتم النبیین روح العالمین لعل الف

چه تقصیری با هر که بر قلش محاسن شوری ترتیب دادید خاتم النبیین مقصر از حضرت
میج چه تقصیر و افترا بود که صلیبش زدید حضرت مسیح بر نعم باطل شما کاذب از
حضرت کلیم چه کذبی و افترائی آشکار که برگذیش گواهی دادید حضرت کلیم بر نعم
باطل شما کاذب و مقصر از حضرت خلیل چه تقصیری بود که در آتش انداختید
اگر بگوئید ما آن نفوس نیستیم میگوئیم اقوال شما همان اقوال و افعال شما همان افعال
و سلام علی من اتبع الهدی.

اگر علمای عصر بگذارند و من علی الارض را نوح محبت و اتحاد را بیابند در آن
مفوس عارف بر حریت حقیقی آگاه شوند و راحت اندر راحت مشاهده نمایند و آسایش
اندر آسایش اگر ارض به انوار آفتاب این مقام منور شود اذ ایصدق ان تعال لا تر
فیما عوجاً ولا امتناً.

بگو ای دستوران از خواب برخیزید و از بهیوشی بوش گمراشد آواز بی نیاز
را بگوش جان شنوید و آنچه سزاوار روز خداوند است زقار نمایند امروز مگر کسی است
که دید و آگاه شد و کمتر کسی که گفت اردنا ما را نیافت و دوست تازه را در جامه تازه نشناخت

دریای دانائی پدیدار و آفتاب بنیائی نمودار بشنودند ای گوینده پائیده را و خود را
از آنچه سینه او از نیت پاک و پاکیزه نماید تا شایسته بارگاه آسمی نگار شوید .

ج ۲ - رجال سیاسی

قلم اعلیٰ در این جن منظر قدرت و مشارق اقتدار یعنی ملوک و سلاطین و رؤسا
و امرا و علما و عسکرها را نصیحت میفرماید به دین و به تشک به آن وصیت مینماید آنست
سبب بزرگ از برای نظم جهان و طمینان من فی الامکان سستی ارکان دین سبب
قوت جهال و جرأت و جبارت شده برستی میگویم آنچه از مقام بلند دین کاست
بر غفلت اشرار افتد و نتیجه بالآخره برج و برج است اسمعوا یا اولی الابصار ثم عبروا
یا اولی الانظار .

آسمان سیاست به نیز این کلمه مبارکه که از مشرق اراده اشراق نموده منیر و
روشن است یعنی لکل آمران یزن نفسه فی کل یوم میزان القسط و العدل ثم تحیکم
بین الناس و یا مرمم بما یجد یسم الی صراط الحکمة و العقل .
اینست اس سیاست و اصل آن حکیم آگاه از این کلمه استخراج مینماید آنچه سبب رات

و انیت و حفظ نفوس و دماء و امثال آنست اگر صاحبان فئده از دریای سعادت
که در این الفاظ مستور است بیانشانند و آگاه گردند کل شهادت میدهند بر علویان و ستمگران

سلطانی که غرور اوقات دار و اختیار را و از عدل منع ننماید و نعمت و ثروت
و عزت و صفوف و الوف و اورا از تجلیات نیت انصاف محروم نسازد و در ملا علی
دارای مقام اعلیٰ و رتبه علیاست بر کل اعانت و محبت آن وجود مبارک لازم است
طوبی لملک ملک زمام نفع و غلبه غلبه و قتل العدل علی الظلم و الانصاف علی الاعتساف

ای اهل ثروت و قدرت ... و صیایای مشفقانه جمال احسبیه را در امور که
سبب نظم مملکت و آسایش رعیت است اصفا نمائید در هر سببه بر مصارف خود میافزاید
و آن را محل بر رعیت مینماید و این بغایت از عدل و انصاف دور است این نیست مگر
سبب ارباب خفایه که باین در هجوب و فرو راست و تسکین آن ممکن نه مگر بصلح محکم که
سبب عظم است برای استحکام اصول ابنیه ملت و مملکت .

چاره اکنون آب و روغن گرد نیست صلح و اتحاد کلیه که دست نداد باید باین صلح صلاح
شود تا مرض عالم فی الجملة تخفیف یابد صلح ملوک سبب راحت رعیت و اهل مملکت بوده

و خواهد بود در این صورت محتاج بعساکر و قهات نیستند الا علی قدر حفظون بجهت بلده انجم و
 ممالکهم و بعد از تحقق این امر مصرف قلیل و رعیت آسوده و خود مستیج میشوند و اگر بعد از
 صلح یکی بر یکی برخیزد بر سایر ملوک لازم که متحداً او را منع نمایند عجب است که تا حال
 باین امر پسر دخته اند اگر چه بعضی را شوکت سلطنت و کثرت عساکر مانع است از قبول
 این صلح که سبب آسایش کل است و این وهم صرف بوده و خواهد بود چه که شوکت انسان
 و غرت او باین طریق له بوده نه با سباب ظاهره اهل بصیر حاکم را محکوم مشاهده نمایند
 و غنی را فقیر و قوی را ضعیف بشیرند .

۷- بجهت ائیان

ای اهل عجباً با جمیع اهل عالم بروج و ریجان معاشرت نمایند اگر نزد شما کینه و یا
 جوهریت که دون شما از آن محروم بلبان محبت و شفقت القانید اگر قبول شود
 اثر نمود مقصد حاصل و الا او را با و گذارید و در باره او دعا نمایند نه جفا لسان شفقت جذبا
 قلوب است و مانده روح و بهشت به معانیت از برای الفاظ و مانند اقی است از برای
 اشراق آفتاب حکمت و دانائی .

ای اهل عجباً بشنوید ندای مشفق بکیت را جهد نمایند تا نور اتفاق عالم را منور
 سازد و اتفاق را مزین اختلاف در جمیع قرون اعصار سبب تفرع و دولت بوده و هست

همچو گمان نموده اند که این حزب اهل فسادند از حق می طلبیم جمیع من علی الارض
 را آگاه نمائید تا یقین بین بدانند که فساد و نزاع و جدال و خیانت و اعمال خبیثه
 نمی شده نبیا عظیماً و مقصود جز اصلاح نبوده و نیست .

این خرب اهل فساد نبوده و نیستند قلوبشان بنور تقوی منور و بطراز محبت الله
 مرین تمشان اصلاح عالم بوده و هست و اراده آنکه اختلاف از میان برخیزد و ماضیینه
 و بغضا خاموشی پذیرد تا جمیع ارض قطعه واحد مشاهده گردد .

ای دوستان بمنبره سراج باشید از برای عالم ظلمانی و مبنای نور باشید
 از برای تاریکی با جمیع اهل عالم کمال محبت رفتار کنید اجتناب و جدال و فساد کل در
 این منور عظم منع شده نصرت با اعمال طیبه اخلاق مرضیه بوده و خواهد بود .

این خرب در مملکت هر دولتی ساکن شوند باید به امانت و صدق و صفا با آن دولت
 رفتار نمایند و خدا ما نزل من لدن آمرتیم .

یا اهل حبس شما مشا رتق محبت و مطلق عنایت الهی بوده لسان را به سب و لعن احدی
 میالاید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نماید آنچه را دارا نباشد اگر مقتبول افتاد و مطلوب
 حاصل الا تعرض باطل در وه بقیه متقبلین الی الله المبین یوم سبب خزن میشود تا چه رسد به فساد
 و نزاع امید هست در ظل سدره عنایت الهیه تربیت شوید و بما اراد الله عامل گردید همه اوراق
 یک شجره و قطره های یک بحر .

انذار دوست

ای بندگان اگر در دوست دارید درمان پدیدار اگر دارای دیده بیننده
 گل روی یاور بازار نمودار آتش دمانی برافروزید و از نادان بگریزید امنیت گنهار پروردگار جهان .

بگو ای مردمان چراغ یزدان روشن است آن را بادهای نافرمانی خاموش
 ننمایند روز بتایش است آسایش تن و آسایش جان پس درازید اهریمنان در کینگیان
 ایستاده اند آگاه باشید و بروشنی نام خداوند یکتا خود را از تاریکی آزاد نمائید و روشن
 باشید نه خود بین .

ای اهل ارض ندای این مظلوم را باذان جان استماع نمائید و در این شکی که ذکر شد
 درست تفکر کنید شاید بنابر اهل و هوئی ننویسد و باشیای مفرغ فرقه دنیای دنیه از حق مینوع
 نگردید عزت و دولت فقر و غنا رحمت و راحت کل در مود است و غریق جمیع من علی
 الارض متبجور راجع لذا هر ذی بصری بمنظر باقی ناظر که شاید معنیات سلطان لایزال

ملکوت باقی در آید و در ظل سدره امن ساکن گردد اگر چه دنیا محل فریب و خدعه است
و لکن جمیع ناس را در کل حین بقا اخبار مینماید همین بخت آب ندانست از برای ابن
اورا اخبار میدهد که تو هم خواهی رفت و کاش اهل دنیا که زخارف اندوخته اند
و از حق محروم گشته اند میدانستند که آن کس که خواهد رسید لا ۱۷ض الیهآ احدی مطلقه
جز حق تعالی شأنه حکیم سنائی علیه الرحمه گفته پند گیرید ای سیاهتین گرفته جای پند
پند گیرید ای سفیدیان دمیده بر عذار و لکن شری در نوم اند مثل آن نفوس مثل
آن نفسی است که از سر خسر نفسانیه با کلبی اظهار محبت مینمود و او را در آغوش گرفته با او
ملاحظه میکرد چون فربه شعور میداد و افاق سما از سر نورانی نمیشد مشاهده نموده معشوقه و میثوق
کلب بوده خائب و خاسر و نادام بمقر خود بازگشت .

بگو ای مردمان برضای دوست راضی شوید چه که آنچه را او برگزید اوست
پسندیده چه شبها که رفت و چه روزها که در گذشت و چه وقت ها که با خسر رسید و چه عتبا
که با شما آمده و جز باشتغال دنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نمایند تا این چند نفسی که باقی مانده باطل
نشود عسر ما چون برق میگردد و سر قهبا بر بهتر تراب مقرر و منزلت گیرد دیگر چاره از دست
رود و اموار شست شمع باقی بی فانوس روشن و منیر گشته و تمام حجابات فانی را سوخته

ای پروانگان بی پروا بشتابید و بر آتش زنید و ای عاشقان بی دل و جان بر معشوق
بیایید و بی رقیب نزد محبوب روید گل مست و ریا زار آمد بی ستر و حجاب آمد و بکل ابرو
مست و ندای وصل میزنند چه نیکو است اقبال مقبلین .

ای خاک متحرک من تو مانوسم و تو از من مایوس سیف عصیان شجابه
ترا بریده و در جمیع حال تو نزد یکم و تو در جمیع احوال از من دور و من عزت بی زوال برای
تو خستیا نمودم و تو ذلت بی منتی برای خود پسندیدی آخر تا وقت باقی مانده رجوع
کن و فرصت را بگذار .

ای بیگانه با بیگانه شمع دلت بر افروخته دست قدرت من است آنرا بادهای
مخالف نفس و هوئی خاموش مکن و طبیب جمیع علقهای تو ذکر من است فراموشی منها
حُب مرا سرمایه خود کن چون بصرو جان غریبش دار .

Uşúl-i-Áqáyid-i Bahá'íyán

Múntakhabátí Az Áthár-i Haḍrat-i-Bahá'u'lláh

Bahá'í-Verlag GmbH, D-6238 Hofheim-Langenhain
1983-140

ISBN 3 87037 919 7